

روی زمین اتر کرد و در عرب و عجم غاشیه طاعت آنحضرت بردوش جان گرفته از خراج گذاری چاره ندیدند باین لقب
ملقب شد و میتوان گفت که تیغ زبان آن حضرت در برش از شمشیر تیز تر بود و اگر احیاناً در حق کفار بی ادب و بی کفتمانی
قطع رشته حیات آنها کردی چنانکه در حق یکی از پادشاهان عجم که فرمان آنحضرت را از راه تکبر پاره کرده فرمود چنانکه
نامه مراد برید شیر او را در دواخر پنهان شد و امثال این سبجات در سیر شریف مذکور است و حکم انما الضحک القبول این
کافی حق و ابر میخندد و کاهی خرم جانی او باز که با نام خدا و رسول بی ادبی و کساختی کند سوخته با خاک برابر کند
حزب الله نیز بمعنی سیف الله بود که حزب بکسر لول سلاح را گویند یا بمعنی گروه خدا باشد بسبب بیاران حکم و
پیدا کرد چنانکه فرموده اند محمد رسول الله و الذین سواشدا علی الکفر الایه و کار این جماعت این بود که اعلا کلمه الله
نمایند و لشکر اعدا را شکست دهند و حکم فاقموم حیث ثقتهم یعنی یکیشیدگان قرآن جانی که بیابید بیج فساد
استعمال کنند که افغی کشتن و بچه نگاه داشتن و آتش نشاندن و انگیز داشتن کار خردمندان نیست پس آنحضرت
بلشکر اسلام تسبیح بلا و شرقی و غربی نمود و در عرب و عجم لوائی شاهی خود بلند کرد و نام و نشان او چون مهر سیر
روشن شد النجم الثاقب ستاره درخشان که هیچ ستاره بر آسمان هدایت مثل آنحضرت روشن نشده و چنانکه
سافران در شب تاریک میان بر و بحر بر روشنی ستاره راه می شناسند ساکنان راه دین بنور هدایت آن سراج
سیر فائز منزل مقصود میشوند و تنویر این اختر نورانی چرا در ذهن روشندان پاک طینت بسیرن نشود و ظلمت
عناد و انکار بر طرف نکرده که باران آنحضرت از تاثیر شوه جمال او از گناش بر افق آسمان هدایت چون ستارگان
طالع و لام شدند حدیث اصحابی کالجزم با هم اقتدیم استدم از رفعت شان و علو مکان آن بزرگواران

حزب الله

النجم الثاقب

خبر میدادم المومنین عالی مرتبه رضی الله عنهما میگوید خواب دیدم که سه ماه در حجره من از آسمان فرود آمدند از پدر تو این خواب پرسیدم
 فرمود ای دختر سه کس از بزرگان دین در حجره تو مدفون شوند و روزیکه سرور عالم وفات یافت و فرمود این یک ماه است از آن
 درختان که در خواب دیده بودی مصطفیٰ مجتبیٰ مشقی صفت است کرامی مشتق از اصطفا و اجتناب و انتقا
 لغاف بصورت جدا و بعضی یکی که بر یکتای و برگزیدگی آن که هر یکانه و برگزیده زمانه گواهی میدهد و مضمون سوره اخلاص را خلوص
 عقیدت بقاعده ادب بر کرسی بیان می نشاند و تقدیر یک نشانی دو محفل اسلامی حدوث تو و لیلای قدم را
 و چون این انتخاب از دفتر موجود او نیست جریده کائنات از نشانی نشاتین و ناظم امور کونین است نظیر این فرود و شاید حد
 قریب به لاشریک له با و ارشاد و ان دریا سمعی که گوهر نفیس عقل نورانی کشف دارند مخفی نخواهد بود که از سر شریفه اصطفا صفت
 و از رویای اجتناب و اجتناب از منبج انتقا لغاف عصمت و پاکی و این صاف صاحب لوح کر میشود و اخوان صفار که اهل سنت و
 جماعت اند بسوی شاه راه هدایت اشاره میفرماید که از قضا ای آنحضرت کونای ننگند و در کارهای دنیا و امور دین با علمین
 آنحضرت را امام و پیشوای اولین و آخرین دانند افاضه بنده و بیاض اقتضا کرد که لوح ساده را گرفته از ابا نوح صنایع بیاراید
 اقی آنکه خواندن نوشتن بدانند و درین لقب اشاره است صریح بسوی اینکه علم و دانش آنحضرت است و از لوح محفوظ
 سبق خوانده چنانکه گفته اند سه ادب آموزان ادیب که او را ادب از حضرت خدا آموخت از کسی خوان سبق که در همه
 سبق از لوح کبریا آموخت و اگر مرد عارف بنور بیند و اند که این صفت سامی دلالت کند بر علو رتبت آن عالم یگانه که علام
 و آخرین با و او اند و از اسرار ملک و ملکوت خبردار گردند و بشرح صدر صدرین مسند خلافت و نبوت ساخته و خیز
 پایه علم آنسر و چندان بلند شد که در بعضی اوقات جبرئیل امین از وی صلی الله علیه و آله و سلم مسایل دین پرسید و بدست

مصطفیٰ
 مجتبیٰ
 مشقی

اصطفا

بیان او کو اہی دادی تادانشندان اسلام را علو مقام آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام در علم یقین و مسائل دین روشن و بر سرین
 کرد و چنانکہ در کتاب الایمان سوال آن فرشتہ مقرب در باب صفت ایمان و اسلام و احسان و علامت آخرت و تصدیق
 قول آنحضرت بر این مطلب دال است و چون ازین سخن افضلیت آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بر جبرئیل مستفاد میشود شاید
 درین سلسلہ شک کسی و کوئی کہ شاگرد از استاد چگونہ بہتر بود اما در نظر ثانی باسانی دانی کہ بسا ملائکہ از اساتذہ کوی
 بوده اند و ہر ائمہ فضیلت آدمی بر ملک اگر تہذیب اخلاق بواجب کند از کتب علمای دین ثابت است سہ آدمی
 چیست طرفہ سچونی یا کز فرشتہ سرشتہ و ز حیوان یا کز کندیل این شود بد ازین باور کند میل آن شود بہ ازان وظایف
 است کہ تقریبیکہ این عارف امی لقب بدرگاہ رب العزت حاصل است ملک مقرب با ہم ازان خبر نباشد چہ منہبہ مقام
 جبرئیل ہمدردہ المنہبہ است و آن فیض یافتہ رب جلیل از وی بالاتر رفتہ علم جزو کل حاصل کرد کہ آید روحی الی عبیدہ ما روحی
 دلالت میکند حاصل کلام اینکہ است آنحضرت سلم الدرجات و زرد بان معلومات اوست کہ علمای زمان اساتذہ
 دوران زانوی شاگردی پیش آنحضرت نہ کردند و دانستند کہ دریای این علم را منج از عرش است کہ بمنسوق الرحمن
 علی العرش استوی از سبد فیاض قیامی و اہتمامی کہ لایق شان الوہیت بود در باب این خلیفہ اللہ فی الارض علیہ
 و بہ تعلیمات و تاکیدات و تشدیدات بآیات بیانات و مجملات و محکمات و نصوص کہ مہمید علم یقین باشد آنحضرت
 را علم آموختند و یکبارگی قرآن بروی نازل نکردند کہ افادہ و استفادہ در تدریج مستصوب است کہ خذ حرفا قل
 و طلب الکمل فوات الکلام و مثل اند مشہور و معروف تا آنکہ یک سبق این شاگرد رشید را ضبط نمیشود
 و بر جمل سبانی و معانی و تحقیق و تدقیق آن قادر نمیشود پس دیگر اورا نمی دادند چنانکہ لاسحر کلسانک لشجن بہ فاذا

قرانه فاتح قرانه ان عینا بیان بر این مطلب اشاره میفرماید و آنحضرت را از حکمت فلاسفه و منطق و هندسه و سبکات علوم ریاضی که در آن فایده معتدبه و مراد دل حاصل نیست و حکم گو که کردن موشن در آن درو بلکه اندیشه فساد ذهن و بر این از شا راه معرفت است باز داشتند و بعلم تفسیر و حدیث و فقه که فی الواقع سرچشمه هدایت است و این با منقولات گویند و اکثر معقولیان مانده از ادراک غوامض و دقائق آن قاصر اند مشغول می داشتند چنانکه بقول مفسرین ثابت شد که مراد از حکمت در آیه

و من یت الحکمۃ فقد اوتی خیرا کثیرا علم فروع و اصول فقه است و نیز آنحضرت فرموده من یرد الله به خیرا یفقه فی الدین یعنی آنکه خوبی و سعادت او حق تعالی داده کند او را در علم دین آنگاه بی بخش و ترقی این شاگرد رشید از بس منظور بود حکم کردند که اکثر این دعا میکنند زودنی علما پروردگار بیفزای علم مرا و نیز بنان حضرت الهام کردند که از علوم بیغاید پناه طلبید و گوید اللهم فی اعوذ بک من علم لا ینفع و هم مطابق علم خود عمل کنند چه علم بی عمل موجب عذاب آخرت و عمل بی علم سبب کفر است و ضلالت است کما قال علیه الصلوٰة والسلام العلم بدون العمل وبال العمل بدون العلم ضلال فایده بدانکه آنوقت علم بر چند قسم است یکی آنکه فرض عین باشد و آن مسایل دین بود هر یکی از مومنین با دوم فرض کفایه و آن زاید بر حاجت بود و برای افاده دیگری یا موزند سیوم مندوب است و آن تجرادی با در علم فقه و تصوف و اخلاق قسم چهارم حرام است و آن فلسفه و شعبده و نجوم و در علم طبیعیات و سحر و کهنانت و منطق و علم حرف و علم سبکی بود علم حرف علم جفر را گویند و فلسفه را اسلامیان حکمت مومنه نامند یعنی علمی که بظاهر نیک و در باطن بد بود چنانکه می بر و بسوی اعتقاد قدم عالم و مانند آن از چیزهاییکه موجب کفر باشد که از فی الطبیعیات است علم عناصر و مواید نشتر را گویند و الهیات بطوریکه نزد حکما مقرر است علم ذات و صفات باری بود و عناصر

توجه به علم و احکام آن

با دراکات و قیاسات داهییه بشری بی اقتباس از چراغ نور نبوت حق اینست که توغل درین علوم آدمی را بد عقیده میکند که اکثر
 مباحث آن خلاف شرع است جامه پاکیزه را عهد ناپاک کرده باب شستن و دل بجا نشاندن آلوده به تکلف در پی طهارت آن
 شدن نشان بی خردی باشد علاوه اینکه از تجربه مشایخ طریقت معلوم شده که چون بیخ فساد شکم شود برکندن آن ضایع و شونا
 است ازینجاست که علم را حجاب اگر گویند و قول امیرالمؤمنین القاب که مدینه علم نبی را باب است العجز عن الادراک دراک چراغ
 راه سالکان طریقت باشد سه پای استدالیان چوبین بود و پای چوبین سخت بی تکلیف بود و از جمله وصایای مولانا
 ولی الله محدث دہلوی اینک تمیز بسوی علم قرآن از روی جلالین و فتح الرحمن و علم و شکر اندوختن شکر شریف
 صحیحین و پیر و علم فقه و علم تصوف اخلاق متوجه سازند ^{مؤمنان} بگرزید بارگاه الهی برای منصب سالت ثقلین تا آنچه
 خداوند عالم بران حضرت مکشوف شده بطالبان راه هدایت و نماید و فایده از اهل علم درین نثار و بسوی دعوت خلق
 از ترویج و از و در عین فضل و کمال احسان خداوند ذی الجلال را فراموش نسازد و در عطا ی نعمت خدا او کوچک دلی
 نکند چه درین صورت شکر و سپاس اسیب العطا یا کما یعنی او انشود و آدمی مستحق زیادت نعمت نگردد و توبت آخرت حاصل
 نشود و آن سید البشر که از برای فاد و افاضه عالم فرستاده شد چرا از مزدا آخرت بیرون نشود که نام مبارک او اجیر
 است یعنی اجر داده شده از نعمت علم و عمل کردن بران مع بر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد و پادشاه حضرت علیه الصلو
 و السلام را در تحمل مشقت اعلا ی کلمه الله و برداشتن بار امانت اجر عظیم دهند و چرا دهند که همیشه نعمت کثرت
 در اصلاح حال بندگان مصروف بود و جبار دست کننده شکستگان و مدبر بر فقمان یا قهار و غالب است
 دین یا غالب بر نفس دشمن تو نیست در پهلوشسته و در باب او اعدی عدوک نفسک الی بن جنیک فرود

تذکره

تذکره

تذکره

و کوه گلستان او از هر کی نیاید بلکه از هر پیکار و میدان در کار است و شیر مردان به الهی این غلبه نفس خست دست است عنان
نفس کشیدن چیا مردان است و نفس شمرده زون کار اهل عرفان است و تا آدمی بقانون شریعت نکاح نکند نفس طالب

و شهوت غالب می باشد و چون برست حضرت خیر الوری عمل کرده هم از شامت رغبت بسوی زنا و هم از نظر بد که زنا العین

بناظر بصیحت شریف آمده نجات یابد و سید اولاد آدم صاحب اولاد و مقتدای زنا بود صلی الله علیه و آله و سلم

چنانکه نیت **ابو القاسم ابو الطاهر ابو الطیب ابو ابراهیم** است که هر سه پسران آنحضرت بودند و

مزرع الحیات آورده که آنحضرت را سه پسر بود ابراهیم از بطن ماریه قبطیه و قاسم و عبد الله از خدیجه رضی الله عنها

و عبد الله از زوی تعظیم طیب و طاهر میگفتند و قاسم بزرگ است که بعد وفات پسران آنحضرت علیه الصلوة و السلام

کافران بگویند که محمد علیه الصلوة و السلام را هیچ پسر باقی نمانده پس نام او تا حیات او باشد بعد از آن مغفود گردد ^{حقیقتاً}

برای ابطال خیال اهل این سوره انکوثر فرستاد اما اعطیناک الکوثر فصل لربک انحران شانگ هو الا بر ما و آدم

یا محمد چشمه کوثر پس نماند اگر برای پروردگار خود و قربانی کن بدستیکه دشمن تو دم بریده است و او را نام نیکو نماند

و مراد از کوثر چشمه کوثر بود یا اولاد و اتباع یا علمای امت یا قرآن شریف که در آن نعت آنحضرت علیه الصلوة و السلام

مذکور است و تا قیام قیامت باقی ماند و آنچه در آخرت از بزرگی و جاه و شوکت بان حضرت دهند در بیان

نیکبند **مشفع** بفتح فای مشد و اگر شفاعت آنحضرت فردا بزرگه قبول رسد یا امروز رسیده است که

حقیقتی انصده خود بخلاف نمیکند و امر متحقق و شدنی را شده انکاشتن دلیل القیان ایمان باشد ^{الذین}

یومنون بالعین صفت فاعله یومنون است پس بنده صداقت کیش در این امر شبه را بخاطر راه ندید

ابو القاسم
ابو الطاهر
ابو الطیب
ابو ابراهیم

مشفع

و شفاعت سید المرسلین را از یقینات دانند و آیت شفاعت را بلام تاکید و سوف که بر قریب بودنش دلالت میکند نازل

کردند قال الله تعالی و سوف یعطیک یک فرضی و آن شفاعت موهوم بلاشک و البته اذن است که کفار از زبان خود

توقع دارند و گویند هو لا شفعا، ناعذ بالله و ظاهراست که این شفاعت در نصیب آنها نخواهد بود و اما سید عالم صلی الله علیه

و آله و سلم بی شائبه ریب شفیع است شفاعت کننده عاصیان بدرگاه الهی تا از مواخذه اخروی باز رهند یا بعد از ^{کشتن}

عذاب دوزخ ازان محل کربت برآمده بنجات جنت فائز شوند کما ثبت فی العقاید از محمد علیه الصلوٰة و السلام که رحمت

للعالمین است این عنایت در باب عاصیان چه عجب که الصالحون لله الطالحون لی فرموده اند یعنی نیکان برای خدا بند و

کنا بکاران برای من حالانکه اکثری از اصحاب علمای امت آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام در روز قیامت راه سخن بدرگاه

کبریا در یافته بجل مشکلات بندگان پردازند و آیت است که روزی آنحضرت در مجلس خود فرمود که اکنون شخصی می آید

که شفاعت او در روز محشر مثل شفاعت من خواهد بود اصحاب بکمال تحیر نگاه میکردند ناگاه حضرت صدیق جلوه کردند

دانستند که مراد سید عالم همین سر چشمه صدق و صفاست رضی الله عنه و در تفسیر عزیزی آورده که روزی ابوبکر صدیق

در محفل آنحضرت حاضر بود جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود یا رسول الله تعالی ابوبکر را سلام بگوید و میفرماید که چون

بسبب هم مال خود در راه خدا غریب و مفلس شدی ایازین حالت فرشتاد می باشی یا در خاطر طلالی داری چون ابوبکر

این پیام شنید بی اختیار بگریست و گفت انا راض عن ربی انا راض عن بی یعنی من از پروردگار خود راضی ام پس ^{حقاقتا}

سوره الیل نازل کرد و در آخر آن سوره فرمود و سوف یرضی یعنی قریب است که آن مرد مستحق راضی شود و درین ^{وعدده}

شفاعت صدیق اکبر است بهمان قدر و منزلت که شفیع الذنوبین باشد بدلیل حدیثی که با آن مذکور شد چون آدمی در

نتیجه

نفس الامر نیک خود صاحب اخلاق بود چرا او را در درگاه رب العزیز راه سخن نیابد که خداوند عالم بچنان بر او دست داد
صالح نیک کردار و پسندیده اطوار که ظاهر حال آنحضرت به صلاح آراسته بود و باطن بکارم اخلاق مهذب گشته
چنانکه حسن اخلاق آن سرور از ملاحظه سیر شریف که در لفظ سید مذکور شد برخی توان یافت آری کسیکه نیک باشد
دیگر یرانیک میکند مُصْلِحٌ اصْلَاحٌ دهنده و نیک کننده افراد عالم و اولاد آدم زیرا که عادت مرد صالح این است
که دیگران را بسوی صلاح و تقوی دعوت کند تا بحکم الدال علی الخیر کفایله او را در حشا و نیکی بندگان حصه باشد
یا آشتی کننده میان دو مسلمان که مغلوب خشم شده با هم ستیزه کنند یا برای مال و متاع دنیاوی از رعایت حق
برادر خود محروم مانند و چون بحکم الصلح خیر آشتی محض خیر است آنکه درین باب سعی فرماید حق تعالی او را خیر الاخیر
سازد یا اصلاح دهنده کلام نظم بود یا نثر سیر غلام علی آزاد در خزانه عامره که تذکرة الشعراء است آورده که آنحضرت
اشعار حسان ابن ثابت را رضی الله عنه که مداح رسول بود و بچو کافران میگفت اصلاح می بخشیدند و اصلاح
شعر و نثر بشرط استرضای قابل مسنون با و در آن هیچ جرم و خطا لازم نیاید نیستم آزرده از حرف سخن
فهمان علی بن اناضل بفضل بجا از سینه فارم میگشاید یا اصلاح دهنده حال مومنان باید در کردن عیبی در تن یا جامه آنها
مشافه اشاک از ریش کسی پاک کند یا جامه دکلاه مقلوبت درست سازند یا هیچ دستار که بر موقع نبود درست کند
حدیث المؤمن مرآة المؤمن یعنی مؤمن آئینه مؤمن است بر انواع این گونه اصلاح ظاهری و باطنی دلالت میفرماید و هیچ
سخن آنحضرت خالی از اصلاح امور دین و دنیا نیست و بحکم آیه ادع الی سبیل ربک بالحق و المرعفة احسنه در
و وعظ خوب آنحضرت محبوب و مرغوب عالم شده و هرگز مشک درست کسی در آن سخن نیگوید و اگر مقصود بالذات عواید است

صالح

صالح

حکمت

است

مثلاً بزید خطاب کرده که مال لطافت امر و هنی کردی و اگر کسی طایفه زرد یا سرخ که الحمره زنی الشیطان در حدیث دارد
 پوشیدی خفیه او را بواسطه یکی از اصحاب منع فرمودی و پرده منقش که بر در او بخته باشد مکره داشتی و چراغ این
 اصلا شاعر آن منع البرکات نبود که یکی از صفات آنحضرت مهمین است یعنی کلبیان احوال است از غفلت و نقصان
 و مهربان بر حال عاجزان و در ماندگان این یکی از صفات الهی است و این صفت عظمی حیرت انگیز را شایان بنا صادق
 مصدق بر سه از صفات کمال و شایسته است مقال آنحضرت است و صادق بمعنی راست گو و پاکباز بود
 و مصدق بفتح و ال مشدد آنکه بنده آن خدا تصدیق رسالت او گردند یا آنکه معتقالی بر صدق رسالت او گواهی داد
 که درین مقدمه عمده صدور احکام خداوند ذی الانعام مطابق قانون سرکار او مزین بدستخط و مهر ضرور باشد و
 چون بنده آن خدا برای اثبات صحت کلام قسم بر ب العزیز یا میکند حق تعالی نیز در چندین مقام قسم میزود و بجز
 در نظر او پسند آمد و او بسیار این قسم درست نبود غرض از جمله آن تاکیدات اینک والعلم و ما یسطرون است
 بنعمه ربک بجزون درین آیت بعلم و آنچه ملائکه می نویسند قسم یاد کرده اند و در سوره نیش القرآن حکیم انک لمن المرسلین
 بر قرآن قسم خورده اند و در سوره الفتح یعنی والضحی و اللیل اذاجی بر چاشت و روشنی روز و شب قسم خورده اند و
 در آن کنایه است بلیغ که این روز روشن چهره درخشان آن حضرت و شب سیاهی زلف شبرنگ است چنانکه شفا
 علیه رسالت خیال کرده اند روی درخشان تو شد آینه نور ازل از آن رسد سلسله زلف شما تا باید پادشاه
 آنحضرت را ازان گفتند که از کمال راست گویی راست روی محض راستی مجسم شدند چنانکه در صفت قدم صدق
 اندکی ازان مذکور شد و این راستی آنحضرت دلیل است بر آنکه بادشاهان روزی برب بدروع می گشتند

مهمین
 صادق
 مصدق
 صادق

و چون بادشاهی پادشاهان و سروری سروران با آنحضرت داده اند چگونه از آنحضرت خلاف صدق بجهل آید سید المرسلین
 امام المتقین سرور پیروان و پیشوای پرستارگان اگر سالار دنیا باشد پیشوای اقیانیا و امیر پدید زیرا که معنی حقیقی
 سیادت آنست که سید تاج بزرگی و سروری از سر نهاده سر راستان رب العزت بند و به نسبت ساز نام صفت
 خدا پرستی و حق شناسی در نفس او زیاده بود و سر فرازی بیشتر چون خاکساری بیشتر و علمای بن تقوی را به پرست
 بیمارانی تمسیل داده اند و گفته چنانکه بی رعایت پرستند و مرض ممکن نیست اگر چه همچون شفا دهند همچنان به صفت تقوی دفع
 امراض نفسانی که بیان آن در اخلاق جلالی مذکور است امکان ندارد و ثمره این سیادت و تقوی اینست که آنحضرت
 قاید الغر المحجلین از پیش کشنده صلحی است خود بسوی پیشت بدانکه غر بالضم اسپانی را گویند که پیشانی آنها سپید باشد
 جمع غر و مجلدین جمع مجل بود بمعنی اسپه پاره پای او سپید باد است و چون آنحضرت را مجلدین از آن گویند که در روز قیامت
 روی و هر دو دست و هر دو پای آنها بسبب وضو نورانی بود و در حدیث شریف آمده که چون روی خود میشوید بالای
 ناصیه بشوید و هنگام شستن هر دو دست بالای مرفقین بشوید و هنگام شستن هر دو پای تا بساق رسید تا فرود آنرا مجلدین نام
 انشاء الله تعالی و فایده این حدیث اینست که آدمی در باب شستن اعضا کوتاهی نکند و از ادای حق و فرض و سنت
 محروم نماند آری کسیکه دوست رحمان با بر بندگان او نظر لطف و رحمت کار و تا در روز قیامت معلوم شود که دوست
 رحمان در آن روز بسیار نفع می دهد خلیل الرحمن دوست خدا و محبوب الهی که خلعت او کم از خلعت ابراهیم علیهم السلام
 نبود بدانکه در جنت خلعت بالاتر از محبت است لهذا آنحضرت خلعت الهی اختیار کرد و بار غار را بر بند خلعت جا نداد که
 محبت سولی زیاده از محبت عبودیت است و دلیل بر کمال خلعت آنحضرت اینست که در میان طایفه بانی تخت و نظرگاه

سید المرسلین
 امام المتقین

قاید الغر المحجلین

ذکر اخلاق

خلیل الرحمن

الهی است بجزیره کردی و باد و ستان خدا دوستی و با دشمنان و دشمنی داشتی که باد دوست دوست اگر چه مردم بیکانه بودند
 و باد دشمن دوست اگر چه آشنا بود بیکانگی در قاعده محبت لازم است داین لایحبت و البغض لیتد کونید سخن لطیف بدان
 ای مرد عاقل که بر اسم رحیل الله گفتند و محمد رحیل الرحمن درین نکته این است که رحمة للعالمین رحلت با رحمان در کار است
 که فردا اورا با رحمت الهی کار است و دود یک شود لبش کند کوه را از اکنون نگاه کن کوه کناد عاصیا بر کوه ای میشینست
 ایاد صحرانند یک از زور آب سنگهای کلان از جای خود برآمده زور رحمت دریای الهی چشمه فیض رسالت پناهی فردا
 زیاده تر از آن مشاهده خواهی کرد آری نشان خلقت رحمان نیک با خلق و احسان بانبندگان بود آن خود در ذات
 پاک سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم موجود است بن صبر و بفتح اول و تشدید ر می جمله معنی نیک و نیک که اول
 اسم صفت و ثانی مصدر است بران مصدر فیض بطریق مبالغه اطلاق کردند و برات بمعنی خیرات و ابرار جمع بر باشد بدانکه
 علامت ابرار پنج خیر است یکی صبر بر طاعت سولی دوم خوف روز جزا سوم بخشش و ایثار بقدر چهارم ترحم بحال اسیران
 پنجم شفقت بر یتیمان چون ابرار المؤمنین علی رضی الله عنه با اهل بیت خود درین صفات کامله ممتاز شدند آیات اوین
 سورة الانسان در شان ایشان نازل شد ان الابرار لیشربون من کاس کان مزا بها کافوا الی آخره و سبب نزل این
 آیات کرامت آیات در تفسیر عزیزیه چنان نوشته اند که وقتی حسین رضی الله عنهما بیمار شدند سرور عالم برای عیادت
 صاحبزادگان با اصحاب فقید یکی از یاران آنحضرت حضرت امیر را گفت که مرض فرزندان شما شدید است نیت
 سه روزه کنید تا حق تعالی زود صحت بخشد پس حضرت علی وفاطمه و حسین و فضه نیت کردند شافی سطلق شفا بخنید پس با
 صوم نذر پر و اذتند روز اول وقت افطار یکی بردارند و گفت مرد مسکینم پنج تن در خانه من کسند اندیا اهل بیت

این سخن لطیف

تالیف
مکتوب

اگر ایشان را مانده بود حق تعالی شمار به نعمات بهشت پیرور کند اول حضرت امیران خود داد و دیگران هم به نسبت حضرت امیر سخاوت کردند روز دوم کسی بشکل ستم آمد و همان محامله را داد روز سوم امیر آمد و همان طور سوال کرد این بیت ایثار کردند بر حضرت فاطمه رضی الله عنها کمال ضعف طاری شد چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام آمده حال دختر خود را دیدند از فرط شفقت بگریه درآمدند حق تعالی این آیات را فرستاد پس آنحضرت فرمود ای فرزندان بشارت باد مر شمارا که برکت آن سخاوت دولت ابدی حاصل کردید گویند که حضرت امیر ملک دینار ابد و انفاق گرفت و بسزنان ملک عقی را مسخر کرد و حق تعالی در آن آیات با این بیت کبار امان از شر محشر و خورمی از دیدار و رسیدن به نعمات بهشت استعمال صیر و دیبا و استبرق و جلوس بر تخت های بلند و کوزهای سیمین و شراب طهور و حاضر شدن کو دکان صاحب جمال و عده کرده است و ابرار چون بصفت احسان موصوف چرب و جاہت و حسن ظن و باطن متصف نشوند و جیه خوب روی و صاحب جاہ به منصب نبوت و درجه رسالت که بالاتر از کل مراتب دین و دنیا است و هیچ وجه در آن شک نتوان کرد و این وجاہت اگر با حسن وجه کسی معلوم شود با جناب رسالت بهمان تکریم پیش آید که شایان آن محبوب ب العلیین است بر زمین کسی که خرام کف پای تو بود و تا ابد سجده صاحب نظران خواهد بود و این خوبی محبوبی کسی زید که خیر خواهی عباد الله مستصف با نصیح ناصح و وصف کامله است بمعنی خیر خواه و هو او ار است هم در دنیا هم در آخرت در حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام

الدین النصیحة یعنی دین داری خیر خواهی است اصحاب سوال کردند خیر خواهی کدام بر ما لازم است فرمود خیر خواهی خدا و کتاب و پیغمبر او و خیر خواهی مسلمانان و امرای اسلام که مراد از ان ایمان بخدا و اطاعت احکام او و اطاعت

حسن ظن

وجاہت و جاہت

سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و ادای حقوق برادران اسلام و تائید و اطاعت با دشمنان حاکمان اسلام بود و اگر
 کسی تقصیر این حدیث به بیان واضح نرسید چهار دو تریزک شود و این حدیث از جنس جوامع الکلم است و هر آینه مرد غیر خواه
 لایق آن است که منصب تشبیهت مهام کل خلافت تکلف کافی او سپارند و کجیل کار سازد و کار گذار ثقلین در دارین که درین
 جهان دقیقه از خدمت آنها فرود گذاشت نفرمود و دران جهان بخل مشکل آنها که بسته بکلمه استی امتی در عالمی دیگر اینها
 نفسی گویند در باری رحمت الهی بچوش آورد و آتش غضب الهی را از ان آب فرو نشاند آری کالت این مقدمه
 از کسی بخوبی صورت پذیر شود که او سپرد و جوه خود را بچسبیده باشد متوجه کل تکیه کننده بر عنایت مولی در دنیا و
 آخرت بی آنکه تردد و اضطراب را بخاطر راه دهد و بزرگان دین گفته اند که توکل عبارت است از ترک تدبیر و پیروی
 بردامن تقدیر یعنی اینکه نقصان و مضرت و فایده و منفعت در دست قدرت باری است جلالت که باوه و طهارت
 که بکلمه ای یعنی الله مالیشا و حکم مایید و فعال لما ییرید اگر او تعالی بنده خود را نوازد و او بر و بچشد دیگری نتواند که او را
 بیندازد و ذلیل کند چون توکل اعلی ذریعه وصول منزل مراد است متوکل را اگر رسید نجات در ماندگان بی بضاعت
 و ضامن عاصیان بی استطاعت سازند بجای خویش بود کفیل ضامن است مشتق از کفالت بمعنی ضمانت
 و چون آنحضرت در روز محشر که کاران را از سنگین عذاب بر ماند باین لقب کرامی ملقب شد و ظاهر است که در کفالت
 از و کالت بالاتر است و کفیل کار بندگان آن وقت جمیع کار بر او که بر عباد الله بدل مهربان با شفیق مهربان
 بحال است و باز دارنده و ترساننده آنها از آفات دنیا و عذاب آخرت که مقتضای سروری و درافت خداوند
 داشت که کلب ملوک خود را با انواع لطف نوازند و او را بر اختیار خودش نگذارد بلکه از راه دلنوازی او را برکن

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

وقع به کار بسته سازد که الحسن الشریح والقیح ما فی الشریح در عقاید آمده است و دلیل استوار بر کمال شفقت آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام
 این است که بحکم و مابین طبع الهوی ان هولاء حی یوحی مطابق فرمان الهی برای بندگان اورا ہی آسان و طرفی بی خلل بنا کرد
 که هر روز که در آن راه رود که راه نشود و آن راه راست گویند معقیم السنّة برپاکننده طریقه نیکو در این روش که حسب
 خوبی دنیا و سعادت آخرت و عقیبی است تا مومنان پاک باطن بی تردد در آن راه قدم نهند و از خطرات شیطانان گریزان
 و مزایم این راه است خود را باز دارند و از شیاطین الاانس که در بعضی کارها اگر کسی گوید که چون بر سنت رسول کریم صلی الله علیه
 و آله و سلم عمل کنیم در رسوم مروج را ترک نمایم ابائی روزگار زبان طعن بکشند و عزت اولاد و احفاد ما باقی ماند جزوا
 دریم ای مرد کوتاه فطرت اینکه کفنی محض از بی بصیرتیت تو خوبی سنت را که وحی غیر مستقیم است کجا یافتی و این سوی تاریک
 کجا شکافتی حقیقی در قرآن مجید در چندین مقام میفرماید که سنت و طریقه رسول الله بهترین راه است و اگر آن راه را
 بگذارد که راه است یا اگر بسبب سبب سبب سبب که ما ازین دولت کرامی و سعادت سامی محروم مایم بی برادران یوسف را محض از
 راه حسد در چاه انداختند و سخن ساخته به پدر عرض کردند تو هم بر طریق اخوان یوسف میجویی که با من معامله کنی و مرا اولاد
 در غار ضلالت و بعد از آن در ماویه جهنم بیفکنی بی جزا زینکه باز دارند این راه را نیز فردا عذاب آخرت است و هم تاریک
 سنت را که خط انکار و عناد باشد بخلود نار و عید کرده اند و من لعین الله و رسول الله فان له نار جهنم خالدين فیها ابدافا ما
 اگر دیگری گوید که بر سنت رسول دل و جان ما قربان است اما چه توان کرد که زمانه مقتضی آن نیست که زمان راضی نمیشوند
 و از قاضی نمی ترسند و سخن مردان بالکل نمیشوند چنانکه گفته اند مع زن شوهر شوهر است و شوهر زن زن شوهر است
 اگر مخالف کنیم رفتن ما در خانه و تمتع با هم خانه بودن و رکاشانه و یافتن آب و دانه ممکن نباشد و در امور جاهلتر

بسم الله
 تعظیم السنّة

و کندان غل عظیم افتد آخراں آرام جان ہم از دست رود زیرا که او میگوید خصم گذارم رسم نکذارم جواب بگو نامزم باین

ریش و نش دستار بر لبستن و در زمره دستار بندان درآمدن و این سخنان بمعنی گفتن جای حیرت و محفل تاسف است

۵ دین شد از آن ضعیف که فرمان بان شرع با غماها خویش بر پروا بسته اند؛ نشنیده که گفته اند من ناقصا العقل

والدین یعنی زنان از کمال عقل و دین محروم اند به حکم خداوند عالم مردان در همه حال حاکم اند بر زنان که الرجال قوامون

علی النساء فرموده خدا تعالی است و آیه المومنین عرضی الله عنہ میفرماید خالقون فان فی خلافین البرکة یعنی خالق

کنند با زنان در امور دنیا و دین که در خلاف کردن رای آنها برکت است آنکه عقل ایمانی و دل نورانی ندارد و اکثر از

نماز و روزه و اطاعت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم غافل میباشد چگونه او را مشییر با تدبیر و خضراة خود تصور کنی نشنیده

که گفته اند ۵ اگر نیک بودی سر انجام زن و زنان را مزن نام بودی زن پنا اگر تو در روز اول او را از مسائل

دین و احکام خدا و رسول خبر میگردی از آفات صحبت او فی الجملة نجات تصور بود چون کار از دست رفت

دیگر پشیمانی چه سود اکنون حکمت عملی او را در مجلس انس و محفل قدس آن مفتی ثقلین و قاضی ملک و ملکوت که کلزار

هدایت و بوستان ارشاد تازه کرده اوست حاضر کن کج اوصاف آنحضرت باوصاف رب العزت می ماند

مقدس روح القدس روح الحق روح القسط پاک از هر عیب و نقصان و تقدس آنحضرت بجا

رسیده که خود جان تقدس شده جسم شریف او را سیر ملکوت دست داده و هم زندگی راستی و صداقت و حیات

اسلام بدو آنحضرت است و در رعایت قانون عدالت چنان کامل شده که خود روح و روان عدالت

شده و میتوان گفت که روح القدس روح الحق از قبیل روح الله بود که لقب عیسی علیه السلام است و درین صورت

روح القدس
روح القدس
روح القدس
روح القدس

اضافت روح بسوی حق برای تشریف بود چنانکه در آیه نفخت فیمن روحی بیان کرده اند و نیز گفته اند که هر عالم بمنزله
 آن است و آنحضرت بمنزله جان و نکته در روح القسط چنان گفته اند که قیام عدل بنات بسیار که آنحضرت است سه
 آسمان و زمین به عدل است و حق زشتان بغير عدل نخواست ذکر نباشد ستون خیمه بجای یکی بود خیمه بی ستون
 بر پای آن چون تقدس آنحضرت در دل مومنان قریب به تقدس بی روی بود چو در دارین رسیدن آن سرور برای حصول
 مرادات کفایت کند کاف مکلف بسکننده و کافی شونده است خود در شایسته و اکتفا کننده بر روزی مقدر
 پس اگر ما اذان حضرت شویم و سید دیگر در کار نیست زیرا که جز آنحضرت کسی نیست که فردا عاصیان را از عذاب آخرت
 وارماند و دلیل روشن بر این بودن آنحضرت علیه الصلوة والسلام این است که کتابیکه از آسمان بران حضرت نازل
 شده و آنحضرت بحیج و جوه تابع آن است در آغاز بای موحده و در آخر سین همواره دارد و چون آنرا جمع کنند کلمه بس
 حاصل آید اول و آخر قرآن زیبا آمد و سین ذاب یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بسن و اگر قرآن مجید در نظر عارف
 برای کسب سعادت ابدی بس بود هر اینه آنرا در عالی جناب که مبلغ در رساننده این کتاب کافی باشد بدین که کوف
 شد کافی بود لاجرم صدیق اکبر فرمود الله و رسوله یعنی ما را در دین دنیا خدا و رسول کنایت میکنند که مال و دنیا
 دنیاوی بدست نباشد و چون آنحضرت در معرفت الهی کمال دارد چو را صغیر و کبیر بوسید پذیر بر اول از سنه بالغ
 مبلغ رسنده با وج کمال در رساننده احکام الهی روح آسمانی جن و انس را با بر خداوند عالم ایمان آرند و سید المرسلین را
 بر سالت و هدایت مسلم دارند که فی الحقیقه مفهوم مومن و مسلم همان است زیرا که آن مسلمان نامی پیش نبود و کار
 مسلمان حقیقی اذان صادر نشود و چو نفع دهد روایت است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در دم و پسین برای

کاف مکلف

کافی بود

است بقرار شد و اشک از دیده روان کرد و اصحاب خود را طلب داشته در وصیت های بالغه با لطف سرودید
 گفت شما انبیاء است من هستم بعد ازین کتاب الله و سنت رسول الله را از دست مدید پس فرمود اللهم اغفر
 بار خدایا در حیات خود احکام تو رسانیدم و در دم و اسپین آنچه واجب بود گفتم اما شفا از امراض جسمانی و نفسانی
 موقوف بر عنایت ربانی است شاف شفا دهنده امراض ظاهری و باطنی بداروی هدایت و تقیه و تصفیه دل از زو
 فاسد بگرت قرآن که فیه شفا، لکناس صفت آنست در سیر شریف آمده که بپاران بدعای آنحضرت و نوشیدن
 بقیه آب وضوی آنسر و شفا می یافتند و این شفا بخشی آن حکیم ربانی و طیب رحمانی بعد از نقل از دار فانی به نور ربانی است
 زیرا که آنحضرت حیاة النبی است و هر که بصدق ارادت در و خواند یا نامها مبارک آنحضرت بر خود یا بر دیگری دم
 کند از انواع امراض و بلا و چشم زخم و آسیب نجات یابد و حق تعالی که شافی مطلق است او را شفا بخشد اما این تاثیر اطهار
 ظاهر و باطن و رزق حلال و صدق مقال در کار است و جائیکه چیز باید نشود اثر کمتر بود بای حال ازان سرچشمه فضل و
 کمال و محبوب ذوالجلال استمداد توان کرد و چرا امید شفا بی بیماری و دفع بلا و پریشانی ازان صاحب سبع الثانی
 چشم نداریم که آنحضرت بحق پیوسته و از کمرومات تعلقات دنیاوی دارسته است و اصل موصول رسیده و
 پیوسته بدرگاه حق تعالی و دور شونده از ناسوی که جدای آنحضرت چندی از رب العزت محض از بهر تکمیل دین و هدایت
 خلق بود چون ازین موم اعظم فارغ شد بمقصد اصلی باز رفت و زیاده ازین درین خاکدان غلامانی توطن پسند کرد
 که حب الوطن من الایمان آمده یعنی محبت وطن اصلی و شوق رجوع بمیدان فیاض از آثار ایمان است اینجاست که
 چون کمال ایمان در دل نباشد او می ازین دمهال می ترسد خصوصاً جایکه زر و مال و متاع بسیار و باغ و بوستان و

شاف

اصل موصول

عمارت عالیشان اسپان میدان ساز و سامان داشته باشد که گفته اند موت الفقرا راحة و موت الاغنيا حسرة اگر آن
 بغین کمالان راه دریا بد که هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد عشق پابست است بر جریده عالم دوام ناپا و محبت مولی را
 در صمیم جای دهد و آرزو مند نعمات جنت و حور و قصور و غلمان و شراب طهور و لغای همان باشد در سری فانی ^{باشتم}
 خاطر بود و منتظر رسولان رب باشد که جز بوسیده مرک سیدن بدوست میسر نشود الموت خبر بوصول الجیب الی الجیب گفته اند
 چون دستان خوششان بی صبری کند نصیحت کند و گوید که اگر ذره باقیاب سد و قطره بدریا پیوند جای غم نیست اما فی
 الواقع اگر آدمی تبرک علیق بکلمه موثوق قبل ان تموتوا پیش از مردن نمزده باشد استقلال او در احتیاج احتیاج احتیاج است
 و در حدیث شریف آمده که اگر کسی خواهد که بر روی زمین روان است بیند ابو بکر صدیق را بیند که آواز
 و اصلان در گاه و کمالان این راه است و اصلی موصولی آن محبوب رب العالمین وقتی در این نشین کرد که سبقت آنحضرت
 بر کافه موجودات بالیقین دانسته شود سابق اول جمله کائنات یا سابق در مراتب کمال یا سابق بر همه در باب دخول ^{جنت}
 یا سبقت کننده بر اینها در بزم و رزم که است آنحضرت از دیگران بیشتر در میدان حرب قدم او از سایر شیعیان پیشتر است
 یا سبقت کننده بر سابقین اولین که آیه انا اول المسلمین بر آن است یا سبقت کننده بر ملک در سیر فلک چون سبقت آنحضرت
 بچندین وجوه ثابت است سزاوار است که آن دستگیر ماندگان مشکس جماعت خود بسوی دارالقرار بود و سابق عشق
 از سوق از پیش کشنده است بخلاف قائم که پیش ازین مذکور شد و این کشیدن از فرط رحم باشد که پدر فرزند را کشیده بسیر ^{کام}
 می برد یا عفا کش ناپسار راه می نماید و این کشیدن یا بسوی علم و معرفت الهی بود و در دنیا یا بسوی روضه رضوان
 بود در عقبی که طفیلی لطیفین این همان قهر و منزلت حاصل شود یا کسی مزاحمت نکند یا حکمت در کشیده بردن این بود

سابق

سابق

که پیران خود را پیشوا و امام باشند تا دل آنها قوی گردد و بدانند که چنانکه آنحضرت را پیشوا دانسته بودیم همچنان او پیروی او ما را
بکار آمد و در بنای زمان کم گسان اند که آدمی در روز محنت بکار آید خصوصاً آن روز که در صفت آن حضرت عالی میفرماید یوم
یعز المؤمنین لجزیه اربابیه و صاحبیه و بنیه کل امر منهم و پیشوا ایشان یعنی حاصل معنی اینکه در قیامت محک امتحان دوستی است که آن روز
آدمی از نزد برادر و زوجه و فرزندان و مادر و پدر بگریزد بسا از آدمی چیزی خواهند یا خود را گرفتار بند محنت و بلا بنا
و هر کی را در آن فکری باشد عظیم که او را از توجه و التفات بسوی دوستان باز دارد پس پاری آنحضرت را خیابان باید کرد و براه نما
آن سروردان باید نهاد که هدایت از آثار رحمت آنحضرت است **هَادٍ** هدایت کننده خلق بسوی معرفت خالق و طریقه
پسندیده خود که از اشرف حقه و منت مسطفی کونید صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه هدایت بر قسم است کی هدایت بقول آن عباد
از مواظب حسنه باشد بکرامات قرآنی و احادیث نبوی و اقوال ائمه مجتهدین حکایا صاحبین دوم هدایت بفعال بود که مادی خود اول
در آن راه قدم بند پس دیگران دعوت کند و این هدایت را ثواب بیشتر است سیوم بقلب باشد و از آن توجه و تصرف کند و این
هدایت از قبیل اعجاز و کرامت باشد و جز کسی که راه نبوت قدیم نه این هدایت صورت نه بند و ظاهر است که درین اقسام
نشته خواجگ عالم را کمال بود چندانکه مریدان مستشور نبود و نزدیک اهل تحقیق هدایت نوزبت آسمانی که نسبت کی کفر و ظلمت
ضلالت از دل زمینان زایل شود و این را کسی در یاد که خداست عالی او را بسوی معرفت خود راه نموده با چنانکه آیه سیدی الله
نوره من یشاء اشاره همین نکته است و بزرگان گفته اند که نسبت مای بهشتند مثل عصا کشن بود به نسبت نابینا که این نسبت
فقدان بشارت چاه از راه نشاسد و آن بهر بی علم بهریت در سپید و سیاه و غیره شریک نکند و این مادی زمان
هدایت عالم چگونه کوتاهی کند که فی الواقع هدایت فرستاده از بارگاه رحما بسوی امت موجوده محمد **بصم اول و فتح وال**

هَادٍ
اقب سر براه

فانک

اسم مفعول از اهل یعنی بدیه فرستاده شده از درگاه رب عزت بظرف است تا قدر آنحضرت بشناسند و بدانند که محض از
 حسن طالع ماست که این سراج منیر بر آسمان هدایت طلوع فرموده و برای نجات امت مرحومه این رحمت مجسم جلوه افروز
 گشته و در حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت انما انا رحمة مهدی یعنی من رحمتی ام بطور بدیه از ظرف خداوند عالم و مگر در
 یعنی مهدی بمعنی بدی برنده یا فرستنده آن بسوی مکه معظمه نیز توان گفت یا این بدیه نیاز با بدرگاه بی نیاز که در آن درگاه
 خاک عجز از این رخ اکسیر نیز نزدیک سجده را که کمال خشوع کرده شود درجات جنت و حور و قصور رسید چنانکه حدیث من توضع

سدر فوه الله بران ال است و طاهر است که حکم الحق للاول از جمله بدایا که از خواص بندگان الهی در آن درگاه گذرانیده اند
 بدیه کسی و لا بذروه قبول رسد که نام او مقدم بود و تقدیم کرده شده و پیشدست که هم در عالم ارواح و هم در عالم اجسام
 تقدم آنحضرت مسلم است که در اینجا ابوالارواح بود و در اینجا سید اولاد آدم شد بلی هر که احق عزت و قدر بخشم
 مردم پای او بر سر چشم خود نهند و در دل جان جا دهند عزیزان کم یاب قادر و غالب و عزیز نامی است از نامهای
 الهی اگر آنحضرت را عزیز مهر جان دینیم بجا با که او جان جهان جان عالمی است ای برادر چون سعاد سر نوشت تو
 بودی کی از پیروان آنحضرت شدی و بر آستان رسالت سر نهادی پیروی شریع را موجب سعادت ابدی دانستی و در
 زمره اهل سنت و جماعت درآمدی و کسانیکه از در او روی یافتند در دنیا گرفتار و در طه ضلالت و در روز قیامت
 با مال اندوه و حسرت باشند یا لیسنی اتخذت مع الرسول سبیلا متوال آنها خواهد بود دولت و مکننت که درین جهان دارند
 هرگز در آنجا بکار نیاید بجا الوان نعمت در روز غسلین و زقوم و فریح خوردند و بجا آب خنک و هم نوشند از گرمی آن آب
 رودهای ایشان بریده شود قطع امعاء هم اشاره بان است و چون آن رسول مبشر را که برای بشارت قدم محمد رسول الله

در مقام
 عینی

ز ساد و شدید پروان او بد نام کردند و این جمله گفته حقیقی برسد انت قلت للناس اتخذونی و ایمی الهین من دون الله کمال کفر

وزاری عرض کنند ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک یعنی بار خدایا اگر من این کلمه گستاخانه گفته ام البته

تر اعلم آن باشد که داننده بنان اشکارا هستی و من بنده که پرورده عنایت تو ام و یتیم مادر زاد ام از کنه ذات تو اولاد

نیستم و چه زیبا گفته اند سه نسبت خفاش با عیسی جو عیسی با خداست همیشه عیسی خدای خفاش اگر عیسی و پادای برادر

چون حال اهل کتاب بدین منوال بود حال اهل دیان باطله بی اصل که محذورات الهی قیده همت ایشان بوده است اگر کلام

که از امان یکی ستاره و دیگری سنگ خار و دیگری مار و دیگری آتش و دیگری سبزه چمن و دیگری آب کنگ و چمن و دیگری

ز غن و دیگری کا و ماده و دیگری اشکال فلزات ساده و دیگری سیم و زر و دیگری فرج و دیگری پرستد بخت نقش

دیوار شوی گوی تعالی الله عما یشکرکون و تعالی الله عما یصغون یعنی آنچه شکرگان بجز تو ما و یابجا میسند که این چیزها منظر

الهی اند ذات باری از ان منزله باینکه منظر خاص الهی است که او را فاضل و فضل گویند صافیت و بزرگی و

بزرگی داده شده بر کافه انبیای مرسلین و اولین و آخرین و فضیلت آنحضرت را اسباب بسیار است یکی آنکه مقصود از تکوین و ایجاد ذات

پاک آنحضرت است که صالح از ان کمال لطف و خوبی صورت او را پر داخته و انواع حکمت در صنعت ترکیب او بکار برده و با وجود وسعت

دایره قدرت خویش نخواسته که مثل او در عالم بافته شود چه در میان عاشق و معشوق نسبتی بر وجه مناسب و توافق در کار است و خوبی

نقاش همین است که در نقش چهره محبوب و قیقه از هنر و صنعت خود فرو نگذارد و صاف در زبان حال گوید که ازین بهتر نه کارم

چه از دیگری کار ندارم دوم اینکه حسن ادب آن حضرت تفضیل را سبب نه سیوم آنکه طهارت ظاهر و باطن موجب چندین فضیلت

شد و فضیلت آنحضرت و یاران او در آن که بی نظیر است جلوه دهد که از انزل خود نباشت برآرد و غبار کینه از سینه دور

تعالی الله عما یشکرکون
تعالی الله عما یصغون
فضل

کند لاجرم علامت سنت و جماعت را بر بزرگان دین در تفضیل ابو بکر و عمر رضی الله عنهما قرار داده اند و گفته تفضیل این شخصین واجب

التختین و المسح علی الخفین نشان سنت با و چه امر دعارف ازین تفضیل شاد بگرد که قطع نظر از درجه صحبت و کسب فیض از بارگاه است

این بر دو بزرگواران دختران خود را بجای آنکه سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم در آورند و از شرف حدیثی که ذکر پدران ثلثه

دران مذکور است و پیش ازین درین رساله مبین شده مشرف شدند و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه منافی این

تفضیل نیست که اگر مرد موسی بزرگی این خسرو داد اقبال باشد همین نظر بسوی ابو بکر صدیق و عمر نگاه کند و من الله التوفیق

زهی فاتح ابواب الجنان کشایند کار عاصیا که اسم مبارک و فاتح مفتح الرحمن مفتح الجنان

آمده یعنی کشایند و کلید رحمت و کلید بهشت که در کتب مخفی بسبب آنحضرت بکشاد و آغاز فریادش بذات قدسی صفات

اوست و فتوحات که آنحضرت و اصحاب در اور دیار عرب و عجم بدو نصرت الهی است داد از ملاحظه وقایع و عنون

آن سید کون و مکان بمرین کرد اگر گوشه ابروی آنحضرت را مفتح ابواب غوامض معرفت دانند بجای او مفتح

الرحمة ازان گفتند که بواسطه آنحضرت رحمت رحمان دنیا و الآخرة بجا فرموده است رسید مفتح بهشت ازان گویند که اول

کسیکه در بهشت در آید آنحضرت بایا آنکه کلید جنت خود ذات بابرکات اوست که هر که بر فرمان آنحضرت عمل کند در جنت برسد

گشاده شود چنانکه فرموده اند الوضوء مفتح الصلوة و الصلوة مفتح الجنة یعنی طهارت کلید نماز و نماز کلید بهشت است

و این کشایش کار ازان محتر و سید ابرار چون نیاید که آنحضرت علم الایمان علم الیقین است نشان ایمان نشان یقین

بدانکه ایمان کرویدن را گویند و آن بر دو قسم بود مجمل و مفصل ایمان مجمل کرویدن بخدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم که کلمه

لا اله الا الله اقراراً و تصدیقاً عبارت ازان است و ایمان مفصل کرویدن با خدا و ملائکه و کتبا و پیغمبران مرسل

مفتاح ابواب الجنان

علم الایمان علم الیقین بیان ایمان

حق یقین

و تقدیر خیر و شر و غیر ذلک یقین بجای حزم و دفع شک بود و فی الواقع یقین مگر شجر ایمان است و نزدیک عارفان یقین بر قسم بود علم
و عین یقین و حق یقین بدانکه علم یقین عبارت از معرفت الهی بود به صفت جلال که او ایت علیهم آیت سازد تمایم ایمان بیان است
یعنی چون خوانده شود بر آنها آیات ما زیاده شود ایمان ایشان و جلست قلوبیم و برسد دلها ایشان اولنگ هم المؤمنون حقاً
ایشان اند مؤمنان بر حق و این صفت علم یقین است و عین یقین عبارت از مشاهده و کشف مشهود باشد که سالک مطالعاً
بچشم یقین نگردد در شیء موجود مشاهده همان باری کند بر ک در خان بسز در نظر بوشیار پسر در قی و قری است
سرف کرد کار اشارت است همین دیدن حق یقین عبارت از آن است که عارف او یقین دهد و ما فوق آن متصو
باشد چنانکه امیر المؤمنین کرم الله وجهه میفرماید کشف الغطاء از دوت یقیناً یعنی اگر برداشته شود پرده یقین من زیاد
نگردد و مطلب اینکه به حقیقت یقین چنان در سیده ام که دیگر ترقی از آن ممکن نیست و نیز آنچه در باب حضرت امیر منقول است
که آنحضرت برای نماز طهارت میکرد رنگ چهره او متغیر میشد و روزه در اندام او می افتاد چون سبب رسیدند فرمود
که برای حمل امانی که آسمان زمین و کوه ها از آن ترسیدند و پهلوتی کردند همیاشده ام لهذا خوف جلال الهی برین اثر کرد
است اشاره بسوی حق یقین بود که بنور یقین حجاب و جلباب طائل نشده و حدیث ابودریس که کنگ تر از یقین است
ظهور یافته و ظاهر است که نور ایمان بصفت کمال بوسیله خیر البشر بر دلهای مؤمنان یافته زیرا که آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام
دلیل الخیرات است یعنی راه نایده بسوی نیکی در دنیا و آخرت و این دلالت بر مزید ثواب آنسر و علی بن ابی طالب
میکنند که الدال علی الخیر کفاحله واقع است یعنی آنکه دیگر بر بسوی خیر نیکی راه نماید حکم فاعل و کننده آن دارد که در برید
اعمال و نیز چون عامل این نیکی را ثبت کند بی نقصان ثواب عامل و بیان جزئیات را در قری در کار است اما قول محمل

دلیل الخیرات

آنست که خیرات جمیع کارم اخلاق است و بکلم خیر الامور و وسطها توسط در هر کار مدار کار و برگزیده سید البرار است قطع نظر از طرفین
 که افراط و تفریط دارد و لازم است سیاه نظرین از صفات چندانی در تفاوت است که از آفتاب بسیار اختیار و سطر است
 در جمیع امور و بدان دلیل که خیر الامور و وسطها و بکلم خیر الناس من نفع الناس این دلالت و هدایت برهان استوار است بر خیر
 حضرت خیر البشر صلوة الله و سلامه علیه پس اول مفهوم آن خیرات مستند و مستند مولی بود پس شناخت فضائل و صفات
 سید عالم و دریافت خوبی طریق آنحضرت بکتاب است که آیه که برده و آنست که انزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم میاتیم و صلح
 بهم بلسان فصیح بدان ناطق است و آنکه ره نمایی نیکی بود البته تصحیح آن نیز بر ذات فیض آیات او موقوف باشد
 مصحح الحسنا تصحیح کننده همه نیکی یعنی جریده اعمال بندگان جز تبلیغ انصاف تبلیغ بذروه اجابت خداوند عالم نرسد و
 چون سندان حسانت منظور نظر فیض اثر نکرده و فرد باطل باشد روایت است از حکیم ابن حزام رضی الله عنه پرسیدم از
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا رسول الله خیره مرا از امور نیکی که کردم آزاد ایام جاہلیت از صدقات و برات و
 صلح رحم که ایام در آن توانی در در آخرت حاصل شود فرمود آنحضرت اسلمت علی ما اسلمت من خیر یعنی اسلام آورد
 بر چیزی که نکوی کردی در ایام پیشین مراد اینکه از ثواب آن انشاء الله تعالی محروم نباشی و چون حسانت با انواع
 آن سبب حصول بدرجات بهشت و فایز شدن بر نعمات آن است و در صفت آن فیهن خیرات حسان گفته اند
 یعنی در آن باغبان زمان نیکو روی فرشته خود موجود اند و در مقصودات فی الخیام نیز فرموده اند یعنی حوران اندر پرده
 در خیمه تابید که آدمی در اکثر اوقات این مناجات بدرگاه قاضی الحاجب کرده باریبنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
 و قاعذاب النار که از جمل او عید مانوره است و شیخ عبدالحی در آداب الصالحین آورده که درین آیه مراد از حسنتین

سخن

۱۵۸
و در مقبل العشرات
صفوح عن الوکالت

۱۶۱
صاحب الشفاعة
صاحب المقام

صاحب المقام

نیک است و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که فضیلت من بر آدم علیه السلام بدو وجه است یکی آنکه زن او معصیت
اوشد و زمان من در عبادت و طاعت الهی محمدا و معاون من اندر آدم آنکه شیطان آدم کافر بود و شیطان من مسلمان شد

و تصحیح حسنة مومنین بحسن ایتام سید المرسلین هر ابرار انجام نیابد که آنحضرت مقیل العشرات صفوح عن الزکات
یعنی در گذشته از لغزشهای بندگان اعراض کننده از خطیای آنها و کمال آنحضرت درین صفات عظمی در لفظ عفو مذکور شد چو

آنحضرت در پی بخشایش عاصیان است چه از خود گناه است خود عفو نماید صاحب الشفاعة صاحب المقام
بخشاینده عاصیان در روز قیامت و صاحب مقام محمود که محل شفاعت عسی ان بیعشک ربک معانا سحر در همین مقام

میفرماید و در نام صاحب الشفاعة اشارت است باینکه آنحضرت بلطف الهی مالک شفاعت است و در وقوع آن هیچ شک و شبه
نیست و شفاعتی که وابسته اذن است محل نظرت آن شفاعت است که بت پرستان از زبان خود دانند و هولاء

شفعاء ما عند الله گویند چون آیه و لسوف یعطیک ربک فترضی نازل شد فرمود آنحضرت که راضی نشوم تا یک کی است
من بخشیده نشود و این نازیت که بدرگاه بی نیاز مقبول گشته و نزد محققین شفاعت عبارت است از اینکه نوری از انوار

رحمت الهی آنحضرت را فرا گیرد و بهر پروان ظلمت گناه عاصیان زائل گردد و اول کسی که در قیامت فتح باب شفاعت کند
آنحضرت باشند من بعد نوبت بدیکر شفیعیان که انبیا و اولیا و قرآن و نماز و روزه باشد رسد و گناهان بکار از شفاعت

محروم باشند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام در یوم القیام در ایتام و استقام بهام پیروان خود قائم و ثابت باشد
صاحب المقدم ثابت و مستقل در راه مولی که قال را با حال درست کرده و دم آنحضرت بی قدم نبود چنانکه گفته اند

قدم باید اندر طریقت ندم تا که اصلی ندارد و دم بی قدم بود آنحضرت علیه الصلوة والسلام مثل ان لاف زمان